

ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سبج احوال در دوره پهلوی اول

حسن رازنهان*

سهراب یزدانی**، عبدالودود سپاهی***

چکیده

بلوچستان آخرین ناحیه از ایران بود که دولت پهلوی اول اقتدار خود را در آن ناحیه توسعه داد. به دنبال استقرار دولت، بلافاصله کارگزاران حکومتی برنامه‌های مختلفی را زمینه مدرن‌سازی و تثبیت قدرت دولت مرکزی آغاز کردند. اجرای قانون سبج احوال با هدف شناخت و احضار مشمولین از پروژه‌های دولت مرکزی در بلوچستان بود که در مقایسه با دیگر مناطق ایران دیرتر آغاز و طی دو مرحله انجام شد. اقدامات ماموران سبج احوال با مخالفت و مقاومت‌های گسترده‌ای روبرو شد و به واکنش‌های متفاوتی از سوی ساکنان این منطقه انجامید. در این پژوهش تلاش شده تا به این سوال پاسخ داده شود: چه عواملی از نظر فکری و ساختاری موجب مخالفت مردم بلوچستان با قانون سبج احوال شد؟ پاسخ به این سوال، شناخت وقایع تاریخی موثر در شکل‌گیری ذهنیت مردم بلوچ نسبت به حکومت و آگاهی از برنامه‌های نوسازی و چگونگی اجرای آنها را می‌طلبد، لذا ضمن توجه به این نکته، تحولات و رویدادهای دوره مورد پژوهش براساس روش تحلیل تاریخی با کمک اسناد و مدارک آرشیوی و نیز بهره‌گیری از سایر منابع مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های نشان می‌دهد ذهنیت شکل‌گرفته که حاصل روش حکومت‌های پیشین و تضاد برنامه‌های نوسازی با جامعه سنتی بلوچستان بود، علل اصلی مخالفت در برابر این قانون بود.

کلیدواژه‌ها: بلوچستان، پهلوی اول، سبج احوال، مخالفت مردم.

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، hasan_raznahan@yahoo.com
** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه خوارزمی، sohrab-yazdani-78@yahoo.com
*** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)، sepahi.a.v@gmail.com،
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۹

۱. مقدمه

نگاهی به تحولات بلوچستان در طول تاریخ ایران نشان می‌دهد که موقعیت و اوضاع جغرافیایی این ناحیه تاثیر زیادی بر نوع و میزان تسلط حکومت های مرکزی بر آن داشته است. از دوره صفویان نفوذ دولت مرکزی در بلوچستان افزایش یافت و حملات متعددی به این بخش از ایران صورت گرفت، در نتیجه حضور و تاثیرگذاری دولت مرکزی در این ناحیه نسبت به دوره های قبل بیشتر شد.

در دوره قاجار و به ویژه از دوره ناصرالدین شاه در اثر سیاست های امیرکبیر، بیشتر حاکمان محلی بلوچستان، اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام داشتند و از آن پس اداره این ناحیه به حاکم کرمان سپرده شد و کرمان و بلوچستان تا پایان این دوره، یک ایالت را تشکیل می دادند. در سال های پایانی حکومت قاجار شورش هایی در برابر فشارهای مالیاتی حاکمان قاجاری در بلوچستان روی داد و همزمانی این مخالفت ها با انقلاب مشروطه، به کاهش اقتدار و سرانجام به قطع تسلط دولت مرکزی انجامید.

ارتش پهلوی در سال ۱۳۰۷ به فرماندهی سرتیپ امان الله جهانبانی، فرمانده لشکر شرق به خود مختاری خوانین بلوچ پایان داد و اقتدار دولت مرکزی را به تدریج در سراسر بلوچستان برقرار کرد. تفاوت عمده ای که این حکومت جدید داشت آن بود که برخلاف حکومت های پیشین، اقتدار آن منقطع نبود و فقط به گرفتن مالیات از ساکنان بلوچستان بسنده نمی کرد، علاوه بر این در صدد اجرای برنامه هایی بود که تا آن زمان در بلوچستان بی سابقه بود. در اجرای برخی از پروژه ها در این ناحیه گاه ملاحظاتی از سوی کارگزاران حکومتی که عمدتاً نظامی بودند در نظر گرفته می شد.

از مهم ترین برنامه های فراگیر دولت پهلوی اول در بلوچستان قانون سجل احوال بود که طی دو مرحله به اجرا در آمد. مرحله اول صدور شناسنامه در بلوچستان به عنوان یک برنامه عمومی از سال ۱۳۱۲ آغاز گردید. مرحله دوم اجرای قانون سجل احوال در سال ۱۳۱۶ شروع شد. در هر دو مرحله بیشتر مردم نه تنها از گرفتن شناسنامه خودداری کردند، بلکه در مخالفت با آن، در برخی مناطق بلوچستان ماموران سجل احوال مورد حمله قرار گرفتند و در واکنش های شدید تری شمار زیادی از مردم این ناحیه به خارج از ایران مهاجرت کردند.

این نوشتار به دنبال پاسخ به این سوال است که کدام عوامل تاریخی و ریشه دار و چه عوامل نوپدید در بروز چنین واکنش هایی تاثیر داشته است؟ لذا برای پاسخ به این سوال،

این فرضیه مورد آزمون قرار گرفته است که دو دسته عوامل در مخالفت مردم بلوچستان با برنامه سجل احوال نقش داشته است که بخشی ریشه در دوره قبل از پهلوی و دیگری نتیجه اجرای برنامه های دوره رضا شاه بوده است.

اما در باب پیشینه تحقیقات در زمینه اجرای قانون سجل احوال در ایران و واکنش ها در برابر آن، طی بررسی ها و جستجوهای صورت گرفته، نوشته و اثر مستقلى در این مورد دیده نشد و این پژوهش می تواند نخستین گام در بررسی واکنش های بخشی از مردم ایران در برابر قانون مهم سجل احوال باشد. این قانون به عنوان یکی از برنامه های مهم در هویت سازی دولت پهلوی اول و پروژه مهم در زمینه نوسازی مرتبط با سایر برنامه ها است که علی رغم اهمیت آن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

علاوه بر این؛ تحقیق و مطالعه درباره تحولات بلوچستان در تمام دوره های تاریخی و به ویژه در تاریخ معاصر از زمینه های بکر پژوهشی است که می تواند مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد و به روشن شدن چگونگی اجرای برنامه های دولت و واکنش های مردم این ناحیه از ایران در دوره رضا شاه بینجامد.

۲. استقرار دولت پهلوی در بلوچستان و آغاز برنامه های نوسازی

وقایعی که در ابتدای انقلاب مشروطه در کرمان اتفاق افتاد، موجب کاهش توجه حاکمان کرمان به بلوچستان گردید و در نتیجه شرایطی فراهم شد که حاکمان محلی بلوچستان به وضعیت خود مختاری پیشین بازگردند. تلاش های والی کرمان و بلوچستان نه تنها به بازگرداندن تسلط دولت نینجامید، بلکه با شکست نیروهای دولتی از بهرام خان حاکم بلوچستان در حوالی ایرانشهر کنونی، شرایط برای احیا قدرت حاکمان محلی در بلوچستان مساعد شد که این وضعیت تا سال ۱۳۰۷ ادامه یافت.

تنها ناحیه بلوچستان که دولت مرکزی در این سال ها در پناه حضور نظامی انگلیسی ها نفوذی کم رنگ داشت دزداب (زاهدان بعدی) بود (مپس، سال ۱۳۰۱، پ ۱۰، ۱۹ تا ۲۲). رضاخان دستور اعزام نیروهای نظامی را به منظور گسترش نفوذ دولت مرکزی به خارج از حوزه دزداب در سال ۱۳۰۲ صادر کرد اما این تصمیم رضاخان وزیر جنگ به اعزام نیرو به بلوچستان (همان ، ۱۳۰۲، پ ۱۶، ۶۵) پس از کسب اطلاعات از این ناحیه تغییر یافت و به ماموریتی از جانب رضاشاه به شوکت الملک برای مذاکره با سرداران و حاکمان بلوچ انجامید(همان، ۱۳۰۲، پ ۱۸، ۳۹ تا ۴۱).

۲۲۰ ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول

در تیرماه ۱۳۰۳ رضاخان حاکمیت دوست محمد خان بلوچ را بر بلوچستان تایید کرد (همان، ۱۳۰۳، پ ۸، ۴۹) و از این پس ارتباطات دوست محمد خان با دولت مرکزی روبه بهبودی نهاد، اما نظامیان که پس از خروج انگلیسی از دزداب در این شهر مستقر شده بودند با توجه به تفاوت دیدگاهی که با دوست محمد خان داشتند، گزارش هایی به مرکز ارسال می کردند که موجب تحریک رضاشاه و اعزام نیرو و سرکوب دوست محمد خان شود.

رضاشاه فرماندهی عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ در بلوچستان را به سرتیپ جهانبانی فرمانده لشکر شرق سپرد، این عملیات که از مرداد تا بهمن به طول انجامید؛ آغازی بود برای گسترش تدریجی قدرت دولت مرکزی در بلوچستان و برچیده شدن حکومت های محلی که طی قرون گذشته، قدرت خود را در بلوچستان حفظ کرده بودند (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۳ و ۴).

حکومت مرکزی جدیدی که قدرت خود را در سال ۱۳۰۷ در بلوچستان توسعه داد، اولین اقدام و برنامه نوسازی آن، تسطیح و ساخت جاده بود که همزمان با عملیات قشون و به منظور تسریع در عملیات نظامی بود. اقدام دیگر که بلافاصله پس از استقرار نیروهای نظامی و ایجاد نخستین پادگان ها انجام شد، ایجاد مدارس توسط نظامیان بود (سیاسرورخسانی، ۱۳۸۹: ۱۵۰). این دو اقدام که از مظاهر نوسازی دوره پهلوی اول به شمار می آید در ارتباط مستقیم با حضور نظامیان و استقرار آنها در بخش هایی از بلوچستان بود؛ در حالی که همچنان در برخی از نواحی بلوچستان پای نیروهای دولتی باز نشده بود و برخی دیگر از حاکمان و سرداران بلوچ که از حضور نظامیان ناراضی بودند حاضر به ملاقات و مذاکره با آنها نبودند.

پس از احداث راه، اولین برنامه فراگیر دولت پهلوی در بلوچستان « قانون سجل احوال » بود. تعیین هویت فرد براساس این قانون یکی از رویه های حقوقی بود که در پروژه هویت سازی به کار گرفته می شد (اکبری، ۱۳۹۳: ۲۷۶). در سال ۱۳۱۲، شورای عالی آمار و ثبت احوال مرکب از نمایندگان وزارتخانه ها و ادارات مستقل دولتی؛ در تهران تشکیل شد و این اداره بر فعالیت های خود افزود (بنی احمد، ۲۵۳۶: ۳۵۱). در نتیجه؛ دفاتر این اداره در نقاط دور افتاده کشور دایر و تلاش شد تا فعالیت هایش در مناطقی که قبلاً آغاز شده بود تکمیل شود.

اقدام برای اجرای این قانون در بلوچستان از شهرها و مناطقی آغاز شد که نیروها و نهادهای دولتی از سال ۱۳۰۷ در آن مستقر شده بود. از همان ابتدای آغاز این برنامه؛ بیشتر مردم بلوچستان از گرفتن شناسنامه خودداری نموده و به ترک محل زندگی خود و پناه بردن به مناطق کوهستانی و دور از دسترسی نیروهای دولتی پرداختند.

۳. علل مخالفت مردم بلوچستان با دوره اول برنامه سجل احوال

در برابر اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان، مجموعه عوامل مختلفی موجب مخالفت مردم این بخش از ایران می شد. این عوامل با توجه به تأثیری که بر مخالفت مردم و رویگردانی آنها از برنامه های دولتی داشت، در دو بخش ارائه شده است، بخشی از این علل به سیاست ها و اقدامات حکومت های پیش از رضا شاه و برخی دیگر به سیاست ها و برنامه های دوره رضا شاه مربوط است. این عوامل در دو دسته تحت عنوان عوامل پیش از دوره پهلوی و عوامل جدید ارائه شده است.

۱.۳ عوامل پیش از دوره پهلوی

۱.۱.۳ تجربیات مردم بلوچستان از تعامل با حکومت های پیشین

گسترش قدرت دولت های مرکزی در بلوچستان از الگویی نسبتاً متفاوت با سایر نواحی ایران برخوردار بوده؛ بررسی وقایع و رویدادهای بلوچستان در ارتباط با قدرت حکومت های مرکزی نشان می دهد که تسلط بر این ناحیه در بیشتر دوره های تاریخی در اوج قدرت یک سلسله و در زمان مقتدرترین فرمانروای آن حکومت صورت می گرفته است.

شکل نفوذ حکومت ها در بلوچستان بیشتر تهاجمی و ویرانگرانه بوده است؛ چرا که به دلیل فاصله انداختن کویر و دیگر پدیده های طبیعی از جمله مناطق کوهستانی بین بلوچستان و سایر مناطق مجاور آن از جمله کرمان و سیستان و طولانی بودن فواصل نیروهای نظامی با مرکز که در هر دوره ای وارد بلوچستان می شدند، آذوقه و مایحتاج مردم را به غنیمت می گرفتند و در برابر دفاع مردم به خشونت روی می آوردند. این رفتارها موجب شکل گیری نگاه منفی نسبت به دولت مرکزی می شد. نکته مهم دیگر عدم روی آوردن این حاکمان به اقدامات عمرانی در بلوچستان بود. از آنجایی که حضور این

قدرت‌ها در بلوچستان دائمی نبود، به اطاعت واداشتن حاکمان محلی و تعیین مالیات سالانه اکتفا می کردند.

از دوره صفویه که نفوذ دولت مرکزی در بلوچستان افزایش یافت، همواره نیروهای نظامی به این ناحیه اعزام و اموال مردم آن توسط آنها تصاحب می شد (تتوی و قزوینی، ۱۳۷۸: ۷۲۵). در دوره شاه عباس و در سال ۱۰۱۷ ه.ق. به تصرف بلوچستان فرمان داده شد و در ابتدا به مستقر ساختن تعدادی از تحصیلداران مالیاتی نزد قبایل مختلف اکتفا شد (برن، ۱۳۴۲: ۱۶).

در سال ۱۰۲۲ ه.ق. گنجعلی خان به بلوچستان حمله کرد و پس از شکست حاکم بلوچستان، حکومت این ناحیه را در ازای تعهد پرداخت مالیات به یکی دیگر از بزرگان منطقه سپرد و پس از گرفتن گروگان از مناطق مختلف بلوچستان به کرمان مراجعت کرد (وزیری، ۱۳۷۵: ۲۸۲، ترکمان، ۱۳۵۰: ۸۶۱/۲). در اثر چنین سیاستی و به گروگان گرفتن بزرگان بلوچستان، در دو شهر یزد و کرمان محلاتی به نام محله کیچ و مکرانیان به وجود آمد (مستوفی بافقی، ۱۳۴۲: ۱۶۷/۱، وزیر ۱۳۷۵: ۲۸۲/۱). در دوران شاه صفی و شاه سلیمان این روش برخورد ادامه یافت و خشونت های بیشتری با مردم این منطقه به کار گرفته شد (مورخ، ۱۳۱۷: ۱۳۱، مشیزی، ۱۳۲۹: ۳۸۴-۳۸۶).

در دوره نادرشاه سراسر بلوچستان فتح شد و همه حاکمان بلوچ اطاعت خود را از نادرشاه اعلام داشتند. در این دوره نیز خشونت هایی از سوی سرداران نادر در بلوچستان صورت گرفت؛ اما به دلیل بهره گیری و مشارکت دادن نیروهای بلوچ توسط نادرشاه در فتح هندوستان، بلوچ ها جایگاه مهمی در لشکر نادر به دست آوردند. نادرشاه پس از بازگشت به هندوستان، نه تنها محبت خائن بلوچ را به عنوان حاکم کلات ابقا کرد، بلکه بخش جنوب غربی سند را که به بلوچستان اتصال داشت، به محبت خان، حاکم بلوچستان واگذار کرد (استر آبادی، ۱۳۴۱: ۳۴۳).

نخستین حضور قاجارها در بلوچستان در منابع، چنین گزارش شده است: ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان در سال ۱۲۱۹ ق، با آماده کردن سپاهی، فرماندهی آن را به ابوالقاسم خان گروسی داد و تا نزدیکی بمپور رفته و از «بعضی دهات و ایلات آنجا شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و پنجاه شصت از پسر و دختر بلوچیه اسیر نمود به بندگی به شهر کرمان خدمت ابراهیم خان فرستاد» (گمنام، بی تا: ۲۴۶). در سال های بعد نیز این

حملات تکرار شد به گونه ای که پایان هر ماموریتی، نیروهای دولتی با «شتر و کینز و غلام بسیار و بعضی از روسای آنجا» به کرمان مراجعت می کردند (همان، ۲۵۰ و ۲۵۱). در دوره محمد شاه، هزینه شورش آقاخان محلاتی را که از کرمان به بلوچستان کشیده شده بود، مردم بلوچ پرداختند. حبیب الله خان امیر توپخانه که به بلوچستان مامور شده بود با سخت کشی و خشونت بسیار با مردمان شهر بمپور رفتار نمود و سه هزار و پانصد نفر از مردم این شهر را به اسیری گرفته و به عنوان برده به فروش رسانید. به گونه ای که روضه الصفای ناصری که از منابع رسمی (دولتی) تاریخ نگاری به شمار می رود درباره این اقدام امیر توپخانه نوشته است: «حبیب الله خان تطاولی عظیم و چپاولی خطیر در بمپور ظاهر ساخته و رعایا از وی خایف و برایا از وی ملولند» (هدایت، ۱۳۳۹، ۲۵۶/۱۰ و ۲۳۷).

در سال های صدرات امیرکبیر بیشتر سرداران بلوچ در نتیجه سیاست ها و روش صحیح امیر، اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام کردند، اما به دنبال امنیتی که در اثر اعلام اطاعت سرداران بلوچ به وجود آمده بود، در اواسط سال ۱۲۶۹ ه. ق. علی رغم اعلام اطاعت خوانین بلوچ و پرداخت مالیات، عبدالله خان میرپنج فرزند خان باباخان حاکم کرمان و بلوچستان، برای غارت مردم بلوچستان حملاتی به آنجا انجام داد و در اثر این حمله «مردم بعد از یقین کردن ورود قشون به کوه ها و جاهای سخت پناه برده و متفرق شده بودند» (وقایع اتفاقیه، شماره یکصد و شانزده).

یک سال بعد یعنی در سال ۱۲۷۰ ه. ق. قلعه شهر دزک مورد حمله نیروهای دولتی قرار گرفت و ویران شد. حاکم این قلعه علم خان بود. این رفتار با علم خان در شرایطی انجام شد که او از سال ها قبل «به قدم اطاعت و ضراعت آمده و پیشکش داده و هرچه صلاح و پیشرفت امور بلوچستان می دانست، به امام علی خان خاطر نشان می نمود و از دولتخواهی و خدمت دمی نمی آسود» (گمنام، بی تا: ۲۲۱). در حمله به قلعه دزک، تعداد سرهای دافعان این قلعه که از کرمان به تهران فرستاده شد، دویست نیزه سر بود. بنا به نوشته دکتر باستانی پاریزی، از اینجا بود که اصولاً ضمان تحکیم موقعیت هر یک از حکام کرمان فرستادن «چند نیزه سر» از سرداران بلوچ بود. نیزه های سر را از دروازه کرمان وارد می کردند و در اطراف میدان ارگ می گرداندند و سپس به تهران می فرستادند (احمدی کرمانی، ۱۳۵۴: ۱۸ و ۱۹).

در سال ۱۳۰۴ ه. ق. ابوالفتح خان ترک پس از سرکوب و به اطاعت واداشتن ایل یارمحمد زهی، آنها را به ناحیه فهرج در کرمان کوچانید. ابوالفتح خان با این طایفه در ابتدا

با مهربانی رفتار کرد و پس از آن که سوءظن‌ها برطرف گردید، بی‌خبر بر آنها حمله نمود و تمامی را با زن و بچه اسیر کرد (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۴). این اقدام شورش بلوچ‌ها و به محاصره گرفتن قلعه پهره (ایران‌شهر بعدی) و تصرف قلعه بمپور را در پی داشت (عباسی و بدیعی، ۱۳۷۲، ۴۶).

در سال‌های بعدی و تا پایان برجیده شدن قدرت قاجارها در بلوچستان و مصادف با انقلاب مشروطه، رویدادهای متعدد دیگری که موجب بدبینی مردم بلوچستان نسبت به قاجارها و به تبع آن به حکومت مرکزی و نیروهای دولتی بود؛ روی داد.

ماموران دولتی و سایر افرادی که از سر کنجکاوای تا سال‌ها بعد وارد بلوچستان شده‌اند، نتیجه به کارگیری چنین روش‌هایی را در برخورد با مردم بلوچستان، رویگردانی و وحشت مردم از دولت مرکزی دانسته‌اند. ناصر عسگری در کتاب «مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان» در این خصوص، چنین نوشته است:

این است که بلوچ‌ها هیچگاه در طول تاریخ طولانی ایران از رژیم‌های مرکزی به قول معروف خیری ندیده‌اند و جز قتل و ویرانی و خرابی از آنها خاطره‌ای ندارند. بد نیست که گفته شود که بعضی از نام‌های سلسله‌های حاکم ایران به صورت لولو و پیک مرگ درآمده‌اند. هر وقت در بلوچستان کسی بیش از حد ظلم می‌کند او را به ترک، مغول و گجر (قاجار) تشبیه می‌کنند (عسگری، ۱۳۵۷: ۱۰۷، کاظمیه، ۱۳۵۷: ۲۴۹).

محمد برقی که در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ تا ۵۵ ش. بارها به بلوچستان آمده است در این باره نوشته است: «بلوچ‌ها به سایر مردم ایران اعتمادی و اطمینانی ندارند و آنان را به یاد زمان قاجاریه و ستم‌های بیحد آنان هنوز هم "قجر" می‌خوانند» (برقی، ۱۳۵۴: ۱۵). این ذهنیت که طی چند قرن شکل گرفته بود، نوعی بی‌اعتمادی به دولت ایجاد کرده بود به گونه‌ای که در جریان عملیات قشون در سال ۱۳۰۷، سرتیپ امان‌الله جهانبانی که از پیشینه تاریخی بلوچستان به وسیله تحقیقات تقی زاده مطلع شده بود، مرحله اول عملیات خود را در بلوچستان، «تبلیغات و نصایح مسالمت‌آمیز» قرارداد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۵۱). او برای این کار روش‌های مختلفی به کار گرفت و ابلاغیه‌هایی صادر نمود، اما «این تبلیغات خیرخواهانه و راهنمایی برادرانه» چندان موثر واقع نگردید (همان، ۵۵). بدون تردید، ریشه چنین نگرانی‌ها و مخالفت‌هایی با برنامه‌های دولت و به ویژه سجل احوال، نتیجه چنین ذهنیتی بود که مردم بلوچستان به دولت مرکزی داشتند.

۲.۱.۳ مالیات مضاعف و تأثیر آن بر رویگردانی مردم بلوچستان

گرفتن مالیات در طول تاریخ یکی از راه های مهم درآمد حکومت ها بوده است. در برابر مالیاتی که مردم پرداخت می کردند، دولت ها خدماتی به مردم ارائه می کردند و در واقع پرداخت مالیات و ارائه خدمات از سوی دولت امری معمول و پذیرفته شده بود، اما در بلوچستان این امر نه رابطه ای دو سویه و متقابل بلکه نوعی تعهد یکطرفه بود.

در دوره قاجار گرفتن مالیات به دور از هر گونه ملاحظه ای با شدت تمام از مردم بلوچستان صورت می گرفت و این در حالی بود که مردم این ناحیه همواره از مشکلاتی چون؛ خشکسالی و آفت ملخ و انواع بیماری های همه گیر در رنج بودند. مسئله مهم تری که تأثیر مالیات را در وحشت مردم از بلوچستان و ایجاد جو بد بینی بیشتر می کرد، دریافت دو یا سه برابری از میزان تعیین شده توسط کارگزاران حکومتی بود. برای مستند نمودن تأثیر مالیات بر اختلال در برقراری روابط مسالمت آمیز بین دولت و ملت، پیش از دوره پهلوی، به بخشی از مسایل مربوط به این عامل در دوره قاجار پرداخته می شود.

به دنبال اعلام اطاعت بیشتر حکام محلی بلوچستان در دوره ناصرالدین شاه از دولت مرکزی، دولت سیاست تشویق آنها را جهت رقابت برای به دست آوردن احکام حکومتی و القاب رسمی در مقابل وضع مالیات سالانه و ارسال آن به مرکز، درپیش گرفت (اسپونر، ۱۳۷۷: ۱۱۸). در سال های ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه.ق. که غلام حسین خان سپهدار حاکم بلوچستان و کرمان بود، بر میزان مالیات بلوچستان افزوده شد و در این سال ها حتی انسان را نیز به عنوان مالیات قبول می کردند، از جمله اهالی قلعه مه گاس « سیزده نفر زن و طفل عوض بدهی دیوان خود آورده بودند » (وقایع اتفاقیه ، شماره دویست و شصت و شش) که به عنوان مالیات قبول شده بود ولی چون بعد از تحقیق معلوم شده بود که این افراد را از جای دیگر اسیر کرده اند و به جای مالیات آورده اند، مجبور شده بودند که آنها را آزاد کنند.

در سال هایی که ابراهیم خان بهزادی حکومت بلوچستان را در دست داشت، با وضع مالیات های سنگین موجب آوارگی و مهاجرت مردم بلوچستان گردید و در نتیجه بالا بردن مالیات بلوچستان، صاحب ثروت زیادی شد و « نقدی فزون از حیز شمار و ضیاغ و عقاری بسیار در حومه کرمان و بلوک بم و نرمانشیر به هم رسانید » (وزیری ، ۱۳۵۳ : ۹۸). ذوالفقار کرمانی که برای انجام ماموریتی از طرف ناصرالدین شاه به سیستان رفته بود، در کتاب خود از نارضایتی مردم بلوچستان از رفتار ابراهیم خان و مامورانش گزارش داده است (کرمانی ، ۱۳۷۴ : ۲۲).

در دوره مسئولیت ابراهیم خان، شماری از حاکمان محلی بلوچستان در اثر فشارهای مالیاتی از ایران مهاجرت کردند و شماری دیگر حکومت محلی خود را از دست دادند و افرادی که در اعتراض به عملکرد او به تهران رفته بودند، بی نتیجه به بلوچستان بازگشتند (گمنام، بی تا، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۳).

در سال ۱۲۱۳ ه.ق. که میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی به عنوان حاکم کرمان و بلوچستان انتخاب شد، خوانین بلوچستان که توانایی پرداخت مالیات سنگینی را که بر آنها تحمیل می شد نداشتند، در مورد سختگیری های زین العابدین خان حاکم بلوچستان، گزارشی به صاحب دیوان نوشتند و همچنین می خواستند گزارشی از اوضاع بلوچستان و ظلم و ستم حاکم بلوچستان به امین السلطان، صدر اعظم ایران تقدیم نمایند. صاحب دیوان نه تنها از رسیدن گزارش آنها به تهران جلوگیری کرد، بلکه گزارش آن ها را کذب خوانده و مسئله را به زین العابدین خان گزارش داد (سالار بهزادی، ۱۳۷۲: ۲۳۴).

در دوره دوم حکومت عبدالحسین میرزا فرمانفرما در بلوچستان، مهاجرت گسترده مردم این ناحیه به عمان، زنگبار و بلوچستان انگلیس ادامه یافت. علت اصلی این مهاجرت ها، افزایش مالیات بلوچستان بود، بالا بردن میزان مالیات در شرایطی بود که خشکسالی چند ساله در بلوچستان ادامه داشت (مصاحبه شماره ۱).

در نامه ای که ابراهیم خان میر پنجه حاکم بم به برادرش زین العابدین خان حاکم بلوچستان نوشته است؛ چنین آمده است:

قبض مالیات سنه آتیه بلوچستان را بندگان حضرات مستطاب والا روحی فدا از مخلص گرفتند. لکن هر چه کردند، مخلص چیزی علاوه قبض بدهد، نداد خیلی اصرار کردند که چیزی علاوه کند مخلص قبول نکرد، وضع بلوچستان این طور شده است که سال به سال چیزی افزوده می شود و چیزی کسر نمی گردد و مباشرین و عمال بلوچستان هم همین است که یکی یکی از میدان به در می روند، عاقبت زحمت و مرارت بلوچستان بر گردن ماها خواهد ماند (همان، ۲۸۰).

نتیجه چنین روش هایی در گرفتن مالیات که در اثر سو استفاده ماموران دولتی اعمال می شد، القای چهره ای از حکومت مرکزی بود که رسالت آن را فقط به غارت بردن درآمد مردم و ویرانی زیرساخت های زندگی با هر هزینه ای می دانست. این ذهنیت از حکومت، می توانست مانعی جدی باشد در برابر برنامه های حکومت های دیگر، پروژه هایی که در مقایسه با روش های قبلی به منافع دولت و ملت توجه شده بود و برخلاف گذشته

می‌توانست زمینه ساز ارائه خدمات عمومی از سوی حکومت مرکزی در بلوچستان باشد، اما تداوم ذهنیت گذشته چنان تاثیرگذار بود که به عنوان مانعی جدی در برابر برنامه های نوسازی حکومت عمل می‌کرد.

۲.۳ عوامل جدید

۱.۲.۳ نظام وظیفه و تأثیر آن بر مقاومت اجتماعی مردم بلوچستان

بدون تردید دولت پهلوی اول، دوره نهادسازی شبه مدرن و مدرن سازی دولت در ایران محسوب می‌شود. در راستای چنین هدفی؛ برنامه های مهمی در این دوره به اجرا درآمد. تشکیل ارتش یکپارچه و خدمت اجباری عمومی از اولین تلاش های سازمان مند و همه جانبه در این زمینه به شمار می‌رود.

فراکسیون تجدد مجلس پنجم به رهبری سید محمد تدین یکی از حامیان اصلی این نهادسازی ها بود. در این مجلس به موازات تصویب طرح ماده واحده انقراض سلسله قاجاریه و برقراری حکومت به ریاست رضاخان، مجموعه ای از مصوبه ها در زمینه نهادسازی نظامی و اقتصادی و سیاسی از زیر دست نمایندگان رد می‌شود: تصویب قانون خدمت نظام اجباری، تصویب قانون سجل احوال، قانون مالیات اربابی و دواب و تصویب الغای القاب (قائمی نیک، ۱۳۹۰: ۵).

پیوستگی قانون سجل احوال با نظام اجباری مسئله ای بدیهی بود و مقدمه ای برای آن، چرا که از طریق آن می‌شد افراد مشمول را شناسایی کرد. نوشته روزنامه ایران این پیوستگی را به خوبی نشان می‌دهد: «مجلس امروز واپسین شور و بررسی ها را درباره قانون سجل احوال انجام داد و آن را در ۳۵ ماده به تصویب رساند. در ادامه قانون نظام اجباری مطرح گردید که دنباله آن به جلسه آتی موکول شد» (روزنامه ایران، شماره ۱۸۳۵: ۳). در شماره های بعدی روزنامه ایران از تصویب این لایحه و ابلاغ قانون سجل احوال به وزارت داخله خبر داده شده است (همان، شماره ۱۸۳۹: ۲).

ارتش و نظام خدمت اجباری عمومی از اهمیت بسزایی برای تحکیم دولت نوپای پهلوی و تسریع ملت سازی در ایران برخوردار بود و بدون ارتش جدید امکان شکل گیری حکومت رضاخان بسیار بعید به نظر می‌رسید. با توجه به چنین اهمیتی است که تمرکز رضاشاه بر نظام اجباری روشن می‌شود.

اجرای قانون نظام وظیفه مانند بسیاری از قوانین دوره پهلوی اول با موانع و مقاومت‌های اجتماعی روبه‌رو شد؛ مقاومت‌هایی که باعث شد رژیم پهلوی اجرای کامل سربازگیری اجباری را تا سال ۱۳۰۶ به تعویق بیندازد. اگرچه رژیم در تحمیل قانون خود بر شهرها و مناطق روستایی موفق بود اما در سراسر دهه ۱۳۱۰ در مورد عشایر هوشیارانه و با احتیاط عمل می‌کرد و می‌خواست به تدریج این قانون را به آنان بقبولاند (نیازی و شالچی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). در بلوچستان، اجرای قانون نظام وظیفه در مقایسه با سایر نواحی ایران دیرتر به اجرا درآمد؛ چرا که مقدمه اصلی نظام وظیفه یعنی سجل احوال، در این ناحیه دیرتر شروع شده بود. یکی از عوامل اصلی که موجب گردید بلوچ‌ها به مقاومت اجتماعی در برابر سجل احوال پردازند، رویگردانی از نظام وظیفه بود. نظام وظیفه با توجه به ذهنیت بلوچ‌ها به حکومت مرکزی و سرکوب‌هایی که توسط نیروهای نظامی در بلوچستان انجام شده بود، به شدت با مخالفت مردمی مواجه شد؛ چرا که براساس این قانون؛ مردمی که طی سال‌های حکومت‌های قبلی از سوی نظامیان مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودند، قرار بود به عنوان تامین‌کننده سربازان همان نیروها، به شمار آیند.

عامل اصلی دیگر مخالفت بلوچ‌ها با خدمت اجباری، تضاد آن با ساختارهای به شدت سنتی جامعه بلوچستان بود. برخلاف سایر نواحی ایران، اندیشه‌های نوخواهی و تجدد در اواخر قاجار و انقلاب مشروطه کمتر به این ناحیه رسیده بود و قطع ارتباط بلوچستان با دولت مرکزی از انقلاب مشروطه تا سال ۱۳۰۷، مانعی جدی بود برای انتقال تجدد و اندیشه‌های نوخواهی و به تبع آن، آگاهی مردمان این سرزمین از فواید مدرن‌سازی و شناخت تفاوت‌های حکومت جدید با سلسله‌های قبل از خود.

در نتیجه چنین وضعیتی بود که مقاومت اجتماعی در برابر برنامه سجل احوال در بلوچستان از همان ابتدای اجرای این برنامه آغاز شد. یکی از بلوچ‌های آن دوره که فرزندش جزو اولین بلوچ‌هایی بوده است که به سربازی رفته اند در مورد هدف دولت از اجرای برنامه سجل احوال و نگرانی مردم؛ شعری به زبان بلوچی و گویش رخشانی سروده است که مطلع آن چنین است:

سجل میرزا متلبی داریت
پیر و ورنه په ستگا کاریت

یعنی میرزای سجل نویس (مامور ثبت احوال) از دادن سجل هدف و مقصدی دارد که مردم با پی بردن به این هدف و برنامه او لرزه بر اندام می‌شوند (مصاحبه شماره ۲). منابعی

که به خودداری مردم بلوچستان از گرفتن شناسنامه اشاره ای داشته اند، برای سربازی و خدمت نظام وظیفه نقش مهمی در این مسئله قائل شده اند (ارفع، ۱۳۷۷: ۲۸۵، غراب، ۱۳۶۴: ۱۵۸).

دکتر محمود زند مقدم که کتاب هفت جلدی « حکایت بلوچ » او حاصل سال ها زندگی و کار در بلوچستان است، در گفتگو با مردم نواحی مختلف بلوچستان، نظام اجباری سربازی را نیز به عنوان یکی از عوامل اصلی مخالفت با اجرای قانون سبج احوال در بلوچستان دانسته است (زند مقدم، ۱۳۹۳: ۲۳۹/۶ و ۱۳۸۸: ۱۹۰/۵).

در گزارشی که از ماموران دولتی به بلوچستان در سال ۱۳۳۰ در دست است، چنین آمده:

سربازگیری فقط در قسمت کوچکی از بلوچستان به موقع اجرا گذاشته شده و ادارات دولتی هم در طول خط سوشه قدرت عمل دارند و کوچکترین فشاری از طرف دولت آنها را به آن طرف مرز می کوچاند و اصولاً آنها مرزی برای خود بین ایران و پاکستان نمی شناسند (کاظمیه و ملک، ۱۳۵۷: ۲۴۹).

این گزارش به خوبی نشان می دهد که تا دوره پهلوی دوم، همچنان ترس از سربازی عامل عمده ای در خودداری مردم بلوچستان از گرفتن شناسنامه بود. وضعیت جغرافیایی، شرایط اجتماعی و مرزی بودن این منطقه به تداوم چنین وضعیتی کمک می کرد.

در نظر مردم بلوچستان برنامه سبج احوال که زمینه ای برای نظام اجباری بود، موجب اختلال در نظام معیشتی آنجا می شد. سپردن جوانان به دولت که نیروی کار عمده اقتصاد معیشتی بلوچستان را تشکیل می دادند، از نظر فکری در جامعه آن دوره قابل توجیه نبود و به عبارت دیگر، جهازهاضمه فرهنگی و اجتماعی مردمان بلوچ، نمی توانست چنین برنامه ای را هضم نماید. علاوه بر این؛ برای مردمی که از دولت و حکومت های پیشین فقط چهره نظامی و خشن آن را دیده بودند، دادن اطلاعات خانوادگی در قالب سبج احوال و سپردن فرزندان خود به نظام اجباری، در تضاد آشکار با ساختار جامعه و دیدگاهها و برداشت های آنان از دولت قرار داشت.

۲.۲.۳ رویکرد و رفتار نظامیان و تأثیر آن بر مقاومت اجتماعی مردم بلوچستان

قبل از عملیات قشون در بلوچستان در سال ۱۳۰۷ و استقرار دولت پهلوی در بلوچستان، ناحیه سرحد بلوچستان به مرکزیت دزداب (زاهدان بعدی)، تنها نقطه ای بود که دولت

مرکزی در آن نماینده ای داشت، اما در عین حال قدرت واقعی در دست نیرو های انگلیسی مستقر در این ناحیه بود.

در سال ۱۳۰۰ ش . به دنبال مذاکراتی که بین دولت ایران و انگلیس به عمل آمد؛ مقرر شد که نیروهای انگلیسی این ناحیه را تخلیه نمایند و اداره آن را به دولت ایران واگذار نمایند. پیش از استقرار نیروهای نظامی ایران در بخش های شمالی بلوچستان، فرمانده تیپ سیستان که مامور ارزیابی اوضاع منطقه و تهیه گزارشی شده بود، پس از انجام تحقیقاتی در خصوص اوضاع منطقه نوشته بود که در صورت پذیرفته شدن شروطی که تعیین کرده بود، حاضر است که نواحی شمالی و سپس دیگر بخش های بلوچستان را به حیطة اقتدار دولتی درآورد (مپس، سال ۱۳۰۱ ، پوشه ۱۰ ، ۱۹). اما بررسی درباره اوضاع بلوچستان و درگیری هایی که نیروهای ارتش در سایر نواحی ایران داشتند موجب گردید که برنامه دولت برای اعاده حاکمیت دولت مرکزی بر بلوچستان با پنج سال تاخیر از نقشه اولیه صورت گیرد.

در جریان استقرار قدرت دولت پهلوی در بلوچستان پس از عملیات قشون در سال ۱۳۰۷ ، برنامه عملیاتی ارتش به فرماندهی سرتیپ امان الله جهانبانی به گونه ای طراحی شده بود که کمترین تلفات از هر دو طرف در درگیری ها را داشته باشد. در این اردو کشی در طی درگیری های مختلف؛ شمار زیادی از مردم بلوچستان و نظامیان جان خود را از دست دادند و شمار زیادی از مدافعان قلعه دزک در سراوان پس از تسلیم شدن طی دادگاه صحرائی تیرباران شدند (مراسم، ۰۰۳۲۰۹۲).

پس از پایان عملیات ارتش در سال ۱۳۰۷ ، جهانبانی و جانشین او سرتیپ محمدخان نخجوان به گونه ای با مردم بلوچستان رفتار نمودند که کدورت های گذشته رفع شود و رابطه دوستانه و نزدیکی با سران بلوچ برقرار کردند به گونه ای که در نتیجه این ارتباط نزدیک؛ یکی از دختران جهانبانی به عقد یکی از پسران سردار عیدو خان ریگی درآمد (مصاحبه شماره ۳) . گزارش ها و روایات محلی نیز ، نشان دهنده رضایت بلوچ ها از سرتیپ نخجوان می باشد. نامبرده سعی نمود که واقعیت های جامعه بلوچستان را به مرکز منعکس نماید و مانع از سختگیری و خشونت نیروهای ارتشی در بلوچستان شود.

با وجود تلاش های برخی از فرماندهان ارتش، گزارش های متعدد در دست است که نشان می دهد که نیروهای نظامی با خشونت با مردم رفتار نموده اند و این برخورد های خشن یکی از عوامل مخالفت مردم بلوچستان با سجل احوال بود (ارفع، ۱۳۷۷: ۲۸۹) ،

عواملی که در کنار علل ساختاری و ذهنی که ریشه در گذشته داشت، حاصل نوع رفتار ماموران دولتی با مردم بلوچستان در دوره رضا شاه بود.

در سال ۱۳۱۲ سرتیپ عباس البرز به عنوان فرمانده تیپ مکران (بلوچستان) منصوب شد. البرز قبلاً در لرستان چهل نفر از تامین یافته های لر را اعدام نموده بود. (واعظ، ۱۳۸۸: ۵۴۷) و چهره ای خشن از خود نزد ساکنان لرستان ترسیم نموده بود. البرز در بلوچستان نیز با خشونت بسیار رفتار نمود (ارفع، ۱۳۷۷: ۲۸۹) و در پادگان خاش که فرماندهی ارتش در آنجا قرار داشت به عنوان البرز قصاب معروف شده بود (مصاحبه شماره ۴).

در دی ماه ۱۳۱۲ سرتیپ البرز عملیاتی در شرقی ترین نقطه ایران، یعنی ناحیه مرزی کوهک (کووگ) انجام داد. این عملیات آنگونه که از منابع بر می آید تقریباً همزمان است با دستور رضاشاه برای گسترش برنامه سبج احوال در بلوچستان. در جریان حرکت نیروهای ارتش به سمت کوهک، سران این ناحیه در قلعه مستحکم آن پناه گرفتند اما سرتیپ البرز به آنها اطمینان داد که در صورت تسلیم شدن کاری با آنها ندارد و ماموریت او صرفاً برای بررسی وضعیت منطقه است.

البرز برای جلب اعتماد مهرباب خان و قادریخس سران کوهک، سوگند نامه ای بر قرآن نوشته و به داخل قلعه فرستاد و چون نگرانی متحصنین برطرف شد، آنها از قلعه خارج شده و به ملاقات البرز آمدند و اسلحه های خود را تحویل دادند، البرز برخلاف سوگند خود؛ این افراد را دستگیر و از آنجایی که در سوگند نامه قسم یاد کرده بود که حتی یک تیر به سوی آنها شلیک نخواهد کرد، به نیروهای تحت امر خود دستور می دهد که با سر نیزه افراد تامین یافته را به قتل برسانند، تعداد کشته شدگان این واقعه ۷۴ نفر بوده است. (کمام، سند ۱۰۰۰۱۵۵۹۲)

به دنبال این اقدام، شمار زیادی از ساکنان کوهک؛ این ناحیه را تخلیه کرده و به خارج از ایران مهاجرت نمودند (زند مقدم، ۱۳۹۵/۵ - ۱۳۸) همچنین این اقدام، وحشت و نفرتی در دل بلوچ ها ایجاد کرد که هنوز بدان مثل می زند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۶۹). تاثیر عمیق این رویداد را زمانی می توان بر مردم بلوچ دریافت که متوجه اهمیت سوگند و حفظ آن در جامعه بلوچ بود. این شیوه برخورد؛ موجب نگرانی عمومی در بلوچستان شد و در گسترش بد بینی از نیروهای دولتی اثرات سوئی داشت و زمینه انتشار شایعات مختلف را

در بلوچستان فراهم کرد (زند مقدم، ۱۳۸۸: ۱۸۹/۵) و از نظر ذهنی موجب سو استفاده دیگر نظامیان شد.

تاثیر مهم دیگر ماجرای کوهک، وحشت و نگرانی دیگر سرداران بلوچ بود، سردارانی که پنج سال قبل از اقدام سرتیپ البرز به نیروهای دولتی پیوسته بودند و بخشی از نیروی امنیه را تامین می کردند. از مهم ترین واکنش ها در برابر کشتار توسط نظامیان، شورش جمعه خان اسماعیل زهی در نواحی شمالی بلوچستان (سرحد) بود. سرلشکر جهانبانی که به عنوان بازرس کل قشون در سال ۱۳۱۴ به بلوچستان مامور شده بود « رویه غلط و نامطلوب » نیروهای نظامی مستقر در بلوچستان را عامل اصلی این شورش دانسته است. (مراسان، سند ۰۰۴۷۵۱۳۸)

در جریان ماموریت سرلشکر جهانبانی، اختیارات البرز که به سرکوب اسماعیل زهی ها مشغول بود از او سلب شد و استحکامات ارتش که در ناحیه شورو ساخته شده بود تخریب و بلافاصله پس از اتمام ماموریت جهانبانی، سرهنگ پوریا زمام امور را عهده دار شد و در فروردین ۱۳۱۴ به درجه سرتیپی ارتقا یافت و تیپ ارتش در بلوچستان تبدیل به لشکر گردید (امین، ۱۳۹۴: ۲۸۶). در دی ماه ۱۳۱۶ سرتیپ پوریا جای خود را به سرتیپ امین داد (همان، ۲۸۶). رویکرد امین در بلوچستان با روش سرتیپ البرز نزدیک بود و اقدامات البرز که در چهار سال قبلدر بلوچستان انجام داده بود، مورد ستایش و تایید امین بود.

روش سرتیپ امین ایجاد اختلاف بین ایلات و طوایف بلوچ و دادن امتیازاتی به مخالفان سردار جمعه خان رئیس اسماعیل زهی ها و انتخاب و منصوب کردن سرداری برای طایفه اسماعیل زهی بود. عملیات سرتیپ امین در نواحی کورین و شورو و مناطق کوهستانی محل سکونت اسماعیل زهی ها (همان، ۳۳۸ - ۳۲۹) نتیجه مشخصی به جز از آوارگی جمع کثیری از ساکنان منطقه و کشته شدن تعدادی از دو طرف و گسترش جو بدبینی در بلوچستان به همراه نداشت.

بعد از خاتمه عملیات تیپ مکران به فرماندهی امین، ماموران آمار و سجل احوال وارد منطقه شده و دادن شناسنامه را به اسماعیل زهی ها آغاز کردند و در شناسنامه های صادر شده به جای نام اصلی این طایفه یعنی اسماعیل زهی، نام خانوادگی « شه بخش » به آنها داده شد و علت این مسئله در اسناد رسمی آن دوره چنین آمده است: « [از آنجایی که طایفه] اسمعیل زائی سابق که مظهر عفو پدران و تاجدار و خداوندگار ایران واقع گردیده است به

اسم بامسمای شه بخش نامیده خواهد شد؛ و چنین بود که در شناسنامه های صادره برای آنها نام خانوادگی شه بخش جای نام قبلی را گرفت (همان، ۳۳۷).

ارائه گزارش های منفی از بلوچستان و ترسیم چهره ای بد از ساکنان آن نزد مرکز نشینان از دیگر اقدامات ماموران نظامی بود (کاظمیه، ۱۳۵۷: ۲۲۱ و ۲۴۱). در این زمان بلوچستان تنها ناحیه از ایران بود که همه نهادهای آن زیر نظر نظامیان اداره می شد و حکومت نظامی داشت. با انتخاب بخشداری غیرنظامی به نام فرخزاد برای ایرانشهر، وی به مقابله با خود سری نظامیان پرداخت و گزارش هایی واقعی از اوضاع بلوچستان به تهران فرستاد که این اقدامات به بهای از دست دادن جاننش تمام شد (زند مقدم، ۱۳۸۸: ۱۰۰/۵).

بدون تردید، اقدامات خشن نظامیان با مردم بلوچستان، یکی از علل ایجاد وحشت در میان مردم بلوچ و مخالفت آنها با بیشتر برنامه های دولت (ارفع، ۱۳۷۷: ۲۸۹، عسگری ۱۳۵۷: ۱۰۸ و ۱۰۹) و به ویژه سجل احوال بود، چرا که دریافت شناسنامه و ثبت رسمی مشخصات خود را در دفاتر دولتی، مساوی می دانستند با تسلط بیشتر ماموران دولتی و باز شدن بیشتر دست آنها در خشونت های بیشتر.

علاوه بر مواردی که اشاره شد، گزارش هایی در دست است که نشان می دهد که برخی از نظامیان از ظلم و ستم بر مردم به عنوان « تاکتیکی خاص » برای فراهم کردن زمینه انتقال خود از بلوچستان به نواحی دیگر ایران استفاده می کردند. (کاظمیه، ۱۳۵۷: ۲۳۶) بخش زیادی از عریضه های مردم بلوچستان که به مجلس شورای ملی نوشته شده است؛ شکایت از خودسری های نظامیان است. به بیگاری گرفتن مردم، مصادره دام هایشان (کمام، ۲۲-۲۲۴۶۱-۰۰۰۰۴) و سایر وسایل زندگی حتی مشک آب از جمله اقدامات برخی از نظامیان در بلوچستان بود.

در یکی از نامه هایی که مردم ناحیه سرباز به رضاشاه و مجلس شورا نوشته اند؛ ضمن تظلم خواهی از آنها، پیشنهاد داده اند که به دلیل ظلم و ستم نیروهای امنیه بر مردم منطقه بهتر است که نه امنیه بلکه « شریه » نامیده شوند (کمام، سند شماره ۴ و ۰۰۰۰۳ - ۲۴۷۷۲ - ۰۲).

ماموران دولتی که بدون راهنمایی مناسب و دستورالعمل صحیح به بلوچستان اعزام می شدند، به دلیل ناآشنایی با وضعیت جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی منطقه، در انجام ماموریت های خود به دلیل آشنا نبودن با ویژگی های بومی و منطقه ای مردمان بلوچستان

ناتوان بودند و هرگاه با اعتراض مردم روبه رو می شدند، از روی نا آگاهی دست به خشونت می زدند (عسگری ، ۱۳۵۷ : ۱۱۴).

به نظر نویسنده کتاب « مقدمه ای بر شناخت سیستان و بلوچستان » ماموران و کارمندانی که بعد از سال ۱۳۰۷ به بلوچستان آمدند ، همگی کسانی بودند که در شرایط اجتماعی متضاد با شرایط اجتماعی بلوچستان زندگی کرده بودند و تحت تاثیر همان شرایط خاص اجتماعی افکار خاصی پیدا کرده بودند که با افکار و عقاید و سنت های بلوچستان کاملا فرق داشت. فرهنگ کارمندان تازه وارد شباهتی به فرهنگ بلوچی نداشت. این اختلاف فرهنگی سبب می شد که کارگزاران دولتی، نگاهی منفی نسبت به مردم بلوچستان داشته باشند و در مواردی به تحقیر مردم بپردازند، بلوچ ها در مقابل با مخالفت با برنامه های دولت این تحقیرها و خشونت ها را پاسخ می دادند(همان ، ص ۱۰۸ و ۱۰۹).

۳.۲.۳ نقش حاکمان محلی بلوچستان در اجرای قانون سجل احوال

ساختار سیاسی بلوچستان در دوره مورد پژوهش به گونه ای بود که در هر یک از مناطق این ناحیه افرادی با عنوان حاکم و سردار ، قدرت و نفوذی داشته و حدود قلمروی مشخصی در اختیار داشتند. وظایفی از جمله تامین امنیت منطقه و مقابله با تجاوزات احتمالی؛ برعهده آنها بود. جمع آوری مالیات از محصولات مختلف به منظور تامین مخارج خود و نیروهایی که در اختیار داشتند؛ به منظور تداوم اقتدار خود از دیگر اقدامات این حاکمان محلی بود. علاوه بر رهبران سیاسی محلی ، رهبران دینی در سراسر بلوچستان از دیرباز دارای نفوذ بودند.

در جریان عملیات لشکر شرق به فرماندهی جهانبانی در سال ۱۳۰۷ ، این حاکمان ، سرداران و همچنین رهبران دینی؛ موضع یکسانی در برابر نیروهای اعزامی نداشتند، شماری از آنها که از متحدان دوست محمد خان بارکزی بودند به مقابله با ارتش رضاشاه پرداختند اما شمار دیگری از آنها از همان ابتدا، به همکاری با نیروهای ارتش پرداختند(جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۵ و ۷۰).

آن دسته از سرداران و خوانین و روحانیان بلوچ که در جریان عملیات لشکر شرق به همکاری با ارتش پرداخته بودند، احکامی از آنها دریافت داشتند و مقرری برای آنها در نظر گرفته شد و در اجرای برنامه های دولتی و تشویق مردم نقش مهمی داشتند (ساکما ، سند شماره ۲۱ - ۰۰۹۱۰۴ - ۲۳۰).

گروهی دیگر از خوانین بلوچ که از همکاری با نیروهای دولتی سرباز زده بودند و یا موضع جانبدارانه ای اتخاذ نکرده بودند، پس از استقرار دولت، درآمد های معمول خود را از دست دادند. این گروه سعی می نمودند که مانع اجرای برنامه های دولت در بلوچستان شوند و به روش های مختلف کارشکنی می کردند (مارجا، سند شماره ۲۹۰۱۲۰۱۷۱۳۴۳۵۷).

در گزارشی که از سوی کنسول گری ایران در کراچی در مرداد ۱۳۱۱ به وزارت امور خارجه ارسال شده، این مسئله چنین بیان شده است:

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه یکی از خوانین بلوچ چنین اظهار نمود: سابقا نایب الحکومه های قصرقند - گه - پند نوچ - چام - کوچه - پند - بوک و سرباز - پیشین - جالقی - دزک - مگس - شستون و آشاراگر موجب نداشتند بنا بعبادت ایلاتی تقسیماتی داشته که از رعایا میگرفتند و در این چند سال اخیر حسب بحکم دولت از اخذ هرچیز ممنوع شده اند که در عوض چون دیناری موجب ندارد باین سبب بعضی از این نواب باطنا از دولت ناراضی و خود افکار مردم را مشوب و کارشکنی می کنند و یا در خفا تا حدیکه مامورین دولت مطلع نشوند هرچه بتوانند از مردم می گیرند وی عقیده مند بود که اگر بنواب فوق الذکر موجب داده شود حتما اوضاع بلوچستان رو به خوبی خواهد گذارد. کی استوان (همان).

رئیس پست چابهار طی گزارشی درباره، نقش یکی از خوانین نواحی ساحلی بلوچستان نوشته است که « مشغول تحریکات و اشتباه کاری هایی است به اهالی و به آنها چنین فهمانده که پس از جمع آوری اسلحه بلوچستان - اهالی را بطور اجبار داخل در نظام وظیفه خواهند نمود و آنها را وادار به فرار نموده - و چون روحیات اهالی بلوچستان هم تاکنون بواسطه نفوذ سردارهای بلوچ و نبودن معارف در این حدود کاملا به همان حال سابق باقی است انتظار می رود که از این تحریکات کلیه اهالی ترک خانه و زندگانی خود نموده و بخارجه پناهنده شوند» (مارجا، سند شماره ۲۹۰۱۲۰۱۷۱۴۳۲۴۶).

با توجه به این گزارش ها و روایات تاریخ محلی و مصاحبه هایی که نویسنده این مقاله با معمرین و آگاهان تاریخ معاصر بلوچستان داشته است، همگان اذعان داشته اند، همان گونه که خوانین و روحانیان هم سو با دولت موجب تسهیل و تسریع برنامه های دولتی می شدند، حاکمان و منتقدان محلی مخالف، نقش مهمی در خودداری مردم بلوچستان در گرفتن شناسنامه داشتند و شماری از آنها به خارج از ایران مهاجرت نمودند (مصاحبه

شماره ۵). در کنار دو گروه از خوانین بلوچستان که موضع آنها در برابر برنامه سجل احوال مورد توجه قرار گرفت، گروه دیگری از خوانین بلوچ بدون مخالفت و یا همراهی، موضعی بیطرفانه ای داشتند.

۴. دوره دوم اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان و عوامل تشدید مخالفت با آن

مرحله اول اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان که در سال های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳، اجرا شد، اجباری نبود، زیرا برخی از ماموران دولتی با توجه به اوضاع بلوچستان، اجباری اعلام کردن آن را همزمان با شروع این برنامه موجب بروز اشکالات جدی می دانستند. اولین کسانی که در این مرحله اقدام به گرفتن شناسنامه کردند، عمدتاً ساکنان شهرها و مناطقی از بلوچستان بودند که تجربه تعامل پنج ساله با نیروهای دولتی را داشتند و از همان ابتدای نفوذ دولت در جریان عملیات ارتش در سال ۱۳۰۷، رابطه ای نزدیک و همکاری با نظامیان داشتند.

گزارش هایی که از عدم پیشرفت برنامه سجل احوال سوی نظامیان به مرکز ارسال شد، موجب گردید که رضاشاه دستور « اقدامات شدید و فوق العاده در کلیه مناطق مخصوصاً مکران و بلوچستان » را صادر نماید (حجازی، ۱۳۳۸ : ۶۲). در نتیجه این دستور و نظارت مستقیم رضاشاه، اقدامات فوق العاده ای در اجرای این برنامه در بیشتر نواحی بلوچستان شروع شد.

واکنش مردم در این مرحله با توجه به اجباری و فراگیر بودن آن، شدیدتر از مرحله اول بود. خودداری از گرفتن شناسنامه، ترک محل سکونت و پناه بردن به مناطق کوهستانی و مهاجرت شمار زیادی از مردم این ناحیه به خارج از ایران به ویژه هندوستان، عمان و زنگبار، بخشی از واکنش ها در مخالفت با برنامه آمار و سجل احوال بود (کمام، سند شماره ۱۰۰۰۱۱۵۵۸۸ و سند ۶۴۴۴۵۶۲۰۳۵). حمله به ماموران سجل احوال و از بین بردن اوراق و دفاتر و اسباب و وسایل آنها راه های دیگر نشان دادن مخالفت با اجرای این برنامه بود (ساکما، سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۱).

ماموران اداره سجل احوال در مقابل اجرای کند این برنامه، سعی نمودند که با استفاده از نفوذ سران محلی و سرداران هر ناحیه، این برنامه را به پیش ببرند؛ اما یکی از کدخدایان جواب داده بود که « اگر من بگیرم مورد ملامت سرداران خواهم شد تا سرداران نگیرند ما

هم نخواهیم گرفت» (همان، سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۲). یکی از سرداران با نفوذ بلوچ در ملاقات با ماموران بازرسی ثبت احوال گفته بود «اگر من ساجل بگیرم، تمام بلوچستان با من دشمن می شوند و تا ابدالدهر مرا لعنت می کنند، هر وقت بلوچستان را آمار کردید ما هم اطاعت می کنیم» (همان، سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۳). از سوی دیگر علی رغم همه مخالفت ها؛ دولت مصمم بود که این برنامه را اجرا کند، لذا نیروهای ارتش و امنیت برای پشتیبانی از ماموران ساجل احوال، به نواحی مختلف بلوچستان اعزام شدند و اجرای این برنامه به دستور رضاشاه و نظارت مستقیم محمود جم نخست وزیر وقت و سرتیپ تاج بخش فرمانده تیپ مکران، در بیشتر نواحی بلوچستان به اجرا درآمد (همان، ۰۰۳۳۹۱۰۸ و ۰۰۳۳۹۱۰۹).

با وجود اقدامات بیشتر، مقاومت ها و مخالفت های مردمی افزایش یافت، در نتیجه؛ محمود جم نخست وزیر طی نامه ای به دفتر مخصوص شاهنشاهی نوشته بود «اهالی از اخذ ورقه فراری و انواع مشکلات را برای مامورین فراهم می نمایند در صورتیکه اراده ملوکانه اقتضا فرماید، مامورین این قسمت هم احضار، پس از آن که زمینه بهتری فراهم شد، بعدا اقدام شود.» (همان، سند ۰۰۳۳۹۱۰۵) در پاسخی که از سوی رضاشاه داده شده بود، متوقف کردن این برنامه را در آن نواحی که شروع شده بود به صلاح ندانسته ولی با تعویق آن در مناطقی که هنوز اجرای آن شروع نشده بود، موافقت کرده بود (همان، ۰۰۳۳۹۱۰۴).

تداوم برنامه ساجل احوال که با پشتیبانی نیروهای نظامی همراه بود، موجب وحشت بیشتر مردم شد و تعداد زیادی از مردم نواحی مختلف بلوچستان به خارج از ایران مهاجرت کردند و این سال ها در حافظه تاریخی معمرین و مردم بلوچستان، تحت عنوان «سال ساجلی» یاد می شود (مصاحبه شماره ۶). در این مرحله، علاوه بر زمینه های ساختاری و ذهنی قبلی، عوامل دیگری موجب مخالفت مردم با برنامه آمار و ساجل احوال شده بود که در ادامه ارائه می شود:

۱.۴ کشف حجاب و تأثیر آن در افزایش نگرانی از ساجل احوال

اجرای برنامه کشف حجاب در بیشتر نواحی ایران و انتشار اخبار مربوط به آن بیشترین نگرانی را از برنامه های دولت و وحشت مردم و خودداری آن ها در برابر برنامه ساجل احوال در این مرحله به دنبال داشت. کشف حجاب در بلوچستان در مقایسه با سایر نواحی

ایران با ملاحظات خاصی فقط در بین خانواده های نظامیان و در داخل پادگان های خاش و زاهدان انجام شد، اما انتشار خبر این جشن (اطلاعات، شماره ۲۶۸۴: ۴) موجبات وحشت مردم بلوچستان را به همراه داشت.

بلوچستان جامعه ای به شدت سنتی بود و اجرای برنامه کشف حجاب در بین مردم آن واکنش های شدیدی را می توانست به همراه داشته باشد. در سال ۱۳۰۵ و در جریان بازدید سرهنگ علیشاه رحیمی از پادگان ارتش در خاش که دستور ترASHیدن ریش و سبیل سربازان بومی را داده بود، شورش بزرگی در برابر این اقدام روی داد که منجر به تصرف پادگان خاش و به اسارت گرفته شدن رحیمی گردید(منصف، ۲۵۳۵: ۱۷۲- ۱۷۵، عاقلی، ۱۳۷۹: ۲۷۹).

هرچند کشف حجاب در بلوچستان به صورت عمومی به اجرا درنیامد و نیروهای نظامی حرکتی به منظور برداشتن چادر از سر زنان انجام ندادند(مرکز بررسی اسناد، ۱۳۷۸: سند ۹۶)؛ اما روایاتی موجود است که گاه برخی نظامیان در برخی از شهرها از جمله دزداب به صورت محدود اقدام به کوتاه نمودن لباس مردان و برداشتن کلاه محلی و گذاشتن کلاه پهلوی بر سر مردان کرده بودند (مصاحبه شماره ۲، حبل المتین، سال ۳۷: ۲۷)، همچنین گزارشی در دست است که در جریان خلع سلاح مردم یکی از مناطق بلوچستان؛ پس از ناکامی در جمع آوری سلاح، تعدادی از نظامیان اقدام به کوتاه نمودن موی زنان کرده بودند که با مخالفت یکی از رهبران مذهبی بلوچستان مواجه شده و سرهنگ نخجوان نیز این عمل را تقبیح و نظامیان را تنبیه کرده است(بزرگزاده و ملازاده، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

چنین اقداماتی بر وحشت مردم افزود و انتشار اخبار اجرای کشف حجاب در سایر نواحی ایران و به ویژه در شهرهایی چون مشهد و کرمان که مردم بلوچستان از دیرباز با این دو شهر در ارتباط بودند، بر نگرانی مردم افزود و گرفتن شناسنامه را اقدامی می دانستند که می توانست به شناسایی آنها و ثبت رسمی مشخصات آنها و سرانجام به اجرای برنامه هایی چون کشف حجاب بینجامد (مصاحبه شماره ۶).

در گفتگوهای متعدد نگارنده با معمرین بلوچ، ترس مردم از اجرای برنامه کشف حجاب را از جمله دلایل اصلی مقاومت در برابر دوره دوم برنامه سجل احوال دانسته و عامل مهمی در مهاجرت ساکنان بلوچستان به خارج از ایران ذکر کرده اند(مصاحبه شماره ۳).

۲.۴ تأثیر روش‌های به‌کار گرفته‌شده در خلع سلاح در مخالفت با سجل احوال

اجرای همزمان برنامه خلع سلاح و سجل احوال در بلوچستان؛ مانع مهمی در موفقیت قانون سجل احوال بود. (یادداشت‌های سیاسی، ۱۳۹۳: ۱۰/۴۸). اولین دور اجرای قانون سجل احوال در بلوچستان همزمان بود با عملیات سرتیپ البرز در کوهدک (کووگ) سال ۱۳۱۳ و درگیری‌های ارتش با اسماعیل زهی‌ها در شمال بلوچستان که این برخوردها ترس و نگرانی بیشتر مردم را به سجل احوال در پی داشت.

از مسائل دیگر در جریان خلع سلاح که مانع پیشبرد قانون سجل احوال می‌شد؛ روش‌هایی غیر متعارفی بود که در وادار کردن عشایر در تحویل سلاح‌ها خود به‌کار گرفته می‌شد. گزارش‌هایی در دست است که سران طایفه یاراحمد زهی (شهنوازی بعدی) را در جلسه‌ای که به منظور تعمیر قنوات آنها از سوی دولت برگزار می‌شود؛ دعوت می‌نمایند و به نوشته نویسنده حکایت بلوچ: «آمدن اینها رو جمع کردن، گفتند پولی آمده برای قنوات خودتان آباد کنید، همه اینها آمدن، جمع شدن تو تلگرافخانه، به حساب ما داریم تلگراف می‌کنیم به شاه، مخابره بشه، ما داریم دستور پول می‌گیریم، همه که آمدند، یک گروهان صد و هشتاد نفری اینها رو محاصره کرد» (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۲/۴۹۰). و در موردی دیگر؛ به منظور وادار نمودن طایفه اسماعیل زهی برای تحویل سلاح‌هایی که در اختیار داشتند؛ اقدام به مصادره و توقیف دام‌ها ایشان نمودند. (ارفع، ۱۳۷۷: ۲۸۸). مشخص است که به‌کارگیری چنین روش‌هایی موجب بی‌اعتمادی به دولت جدید و مخالفت با تمام برنامه‌های دیگری می‌شد که دولت قصد اجرای آنها را داشت و برای مردم سودمند نیز بود.

۵. نتیجه‌گیری

استقرار قدرت دولت پهلوی اول در بلوچستان دیرتر از سایر مناطق ایران صورت گرفت، مردم این ناحیه به دلیل راه نیافتن اندیشه‌های نوخواهی و تجدد، ذهنیتی سستی به دولت و نهاد‌های سیاسی داشتند و اجرای برنامه‌های دولت شبه مدرن پهلوی در تضاد با ساختار سستی و ذهنیت تاریخی این مردم قرار داشت.

هرچند پس از استقرار نیروهای نظامی در بلوچستان، برنامه‌های مختلفی در زمینه نوسازی شروع شد؛ اما بسیاری از این برنامه‌ها فراگیر نبود. قانون سجل احوال نخستین

برنامه فراگیر دولت در بلوچستان بود که با موانع زیادی روبه‌رو شد. ذهنیت شکل گرفته مردم نسبت به سلسله‌های حاکم بر ایران در اثر سیاست‌های خشنی که در جریان گسترش قدرت خود در بلوچستان اعمال می‌کردند؛ نقش مهمی در امتناع مردم این منطقه در مقابل برنامه‌های دولتی داشت.

گزارش‌های متعددی در منابع تاریخی از شدت عمل کارگزاران حکومت‌های مرکزی در برابر مردم بلوچستان موجود است. به دنبال استقرار نیروهای دولتی، اخذ مالیات سنگین که موجب ویرانی زیرساخت‌های زندگی می‌شد از دیگر عوامل رویگردانی مردم بلوچستان در برابر برنامه سجل احوال بود؛ چرا که براساس تجربه‌های پیشین درباره مالیات‌های مضاعف، گرفتن شناسنامه و ثبت مشخصات خود را زمینه‌سازی برای اخذ مالیات می‌دانستند.

پیوستگی قانون سجل احوال با نظام اجباری و ذهنیتی که مردم بلوچ نسبت به نیروهای نظامی از دوره صفویه تا قاجار به دست آورده بودند از دیگر علل اصلی مقاومت اجتماعی در برابر برنامه سجل احوال بود. در کنار این عوامل که ریشه در دوره‌های قبل از پهلوی داشت، موانع دیگری که حاصل نوع عملکرد نیروهای نظامی پس از استقرار دولت پهلوی بود، اجرای قانون آمار و سجل احوال را با محدودیت‌هایی مواجه می‌ساخت. رفتارهای خشنی که در اثر آنها شمار زیادی از مردم بلوچستان جان خود را از دست دادند موجب مخالفت بیشتر با برنامه‌ای می‌شد که بیشتر مجریان آن نظامی بودند و یا این که با پشتیبانی و حمایت مستقیم و حضور نظامیان صورت می‌گرفت. در اجرای این برنامه و به ویژه در دومین دوره اجرای آن، گروه بزرگی از مردم بلوچستان، برای در امان ماندن از پیامد‌های متصوره که سجل احوال می‌توانست برای آنها داشته باشد به شیوه‌های مختلف به مقاومت در برابر آن پرداختند که مهاجرت از ایران از جمله این واکنش‌ها بود.

کتاب‌نامه

الف. اسناد

سازمان اسناد انقلاب اسلامی (مراسان)

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۱

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۲

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۳

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۴

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۵

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۸

سند شماره ۰۰۳۳۹۱۰۹

سند شماره ۰۰۳۳۲۰۹۲

سند شماره ۰۰۴۷۵۱۳۸

سازمان اسناد ملی ایران (ساکما)

سند شماره ۲۱ - ۰۰۹۱۱۰۴ - ۲۳۰

مرکز اسناد ریاست جمهوری (مارجا)

سند شماره ۲۹۰۱۲۰۱۷۱۴۳۳۵۷

سند شماره ۲۹۰۱۲۰۱۱۷۱۴۳۲۴۶

کتابخانه ، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)

سند شماره ۲۲ - ۱۶۴۲۲ - ۰۰۰۰۴

سند شماره ۲۱ - ۰۲۲۵۳۸ - ۰۰۰۰۵

سند شماره ۱۰۰۰۱۵۵۹۲

سند شماره ۰۲ - ۲۴۷۷۲ - ۰۰۰۰۴

سند شماره ۰۲ - ۲۴۷۷۲ - ۰۰۰۰۳

سند شماره ۱۰۰۰۱۱۵۵۸۸

سند شماره ۶۴۴۴۵۶۲۰۳۵

موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی (مپس) .

اسناد سال ۱۳۰۱ ، پوشه ۱۰ ، ص ۱۹ تا ۲۲ .

اسناد سال ۱۳۰۲ ، پوشه ۱۶ ، ص ۶۵ .

اسناد سال ۱۳۰۲ ، پوشه ۱۸ ، ص ۳۹ تا ۴۱ .

ب. کتابها و مقالات

۱ - احمدی کرمانی ، شیخ یحیی (۱۳۵۴) فرماندهان کرمان ، به تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی ، تهران ، کتابفروشی دانش .

۲ - ارفع ، حسن (۱۳۷۷) در خدمت پنج سلطان ، مترجم : سید احمد نواب ، تهران ، انتشارات مهر آیین .

۳ - اسپونر ، برایان (۱۳۷۷) ، « بلوچ و بلوچستان » در دانشنامه جهان اسلام ، جلد چهارم ، تهران ، بنیاد دایره المعارف اسلامی .

۲۴۲ ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول

- ۴- استر آبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱) جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار ملی.
- ۵- اکبری، محمد علی (۱۳۹۳) تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- امین، محمود (۱۳۹۴) خاطراتی از عملیات نظامی در آذربایجان، کردستان و بلوچستان، ۱۳۲۰ - ۱۳۰۲ شمسی، به کوشش سیروان خسرو زاده، تهران، شیرازه.
- ۷- برن، رهبر (۱۳۴۲) نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- بزرگزاده عبدالباسط و ملازاده نورالنساء (۱۳۸۴) زندگی، شخصیت و مبارزات مولانا عبدالله سربازی، تهران، احسان.
- ۹- بنی احمد، احمد (۲۵۳۶) تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، تهران، بی نا.
- ۱۰- تنوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف خان، (۱۳۷۸) تاریخ الفی، به کوشش سید علی آل داوود، تهران، انتشارات فکر روز.
- ۱۱- ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۵۰) تاریخ عالم آرای عباسی، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۲- تقوی، سید مصطفی (۱۳۸۹) امنیت در دوره رضاشاه، تهران، چاپ دوم، موسسه مطالعات تاریخ ایران.
- ۱۳- جهانبانی، امان الله (۱۳۳۶) عملیات قشون در بلوچستان، تهران، چاپخانه ارتش.
- ۱۴- جهانبانی، امان الله (۱۳۳۸) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، تهران، چاپ ارتش.
- ۱۵- حجازی، محمد (۱۳۳۸) میهن ما، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
- ۱۶- زند مقدم، محمود (۱۳۷۱) حکایت بلوچ، جلد دوم، تهران، ناشر مولف.
- ۱۷- زند مقدم، محمود (۱۳۸۸) حکایت بلوچ، جلد پنجم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۸- زند مقدم، محمود (۱۳۹۳) حکایت بلوچ، جلد ششم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۹- سالار بهزادی (۱۳۷۲) بلوچستان در سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی.
- ۲۰- سایکس، پرسبی (۱۳۶۳) سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، چاپ اول، تهران، انتشارات لوحه.
- ۲۱- سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵) بلوچستان در عصر قاجار، قم، گلستان معرفت.
- ۲۲- سیاسر، قاسم و رخشانی، محمد تقی (۱۳۸۹) تاریخچه آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان، زاهدان، انتشارات تفتان.
- ۲۳- عاقلی، باقر (۱۳۷۹) رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران، انتشارات نامگ، چاپ دوم.
- ۲۴- عسگری، ناصر (۱۳۵۷) مقدمه ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، تهران، دنیای دانش.

- ۲۵- غراب، کمال الدین (۱۳۶۴) بلوچستان یادگار مطرود قرون، چاپ دوم، تهران، کیهان.
- ۲۶- قائمی نیک، رضا (۱۳۹۰) «انباشت تاریخی یک مسئله اعتباری» مجله هایبل، شماره ۵، خرداد و تیر ۱۳۹۰.
- ۲۷- کاظمیه، اسلام و ملک، حسین (۱۳۵۷) جای پای اسکندر و سفری به بلوچستان، تهران، جاویدان.
- ۲۸- کرمانی، ذوالفقار، (۱۳۷۴) جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب.
- ۲۹- گمنام، (بی تا) رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان، چاپ شده در نشریه فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸.
- ۳۰- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸) تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، وزارت اطلاعات.
- ۳۱- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۲) جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، بی نا.
- ۳۲- مشیزی، میر محمد سعید (۱۳۲۹) تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم.
- ۳۳- منصف، محمدعلی (۲۵۳۵) امیر شوکت الملک علم، چاپ دوم، تهران امیرکبیر.
- ۳۴- مورخ، محمد یوسف (۱۳۱۷) ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، به تصحیح سهیلی خوانساری، تهران، کتاب فروشی اسلامی.
- ۳۵- نیازی، محمد و شالچی، وحید (۱۳۹۲) «شکل گیری نظام وظیفه در پیوند با پروژه ملت سازی حکومت در دوره پهلوی اول» مجله جامعه پژوهی فرهنگی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۲.
- ۳۶- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۹) تاریخ روضه الصفای ناصری، تهران، کتابفروشی های مرکزی، پیروز و خیام.
- ۳۷- واعظ، نفیسه (۱۳۸۸) سیاست عشائری دولت پهلوی اول، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۳۸- وزیری، احمد علی خان (۱۳۵۳) جغرافیای کرمان، به کوشش باستانی پاریزی، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۳۹- وزیری، احمد علی خان (۱۳۷۵) تاریخ کرمان به تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم.
- ۴۰- یادداشت های سیاسی ایران (۱۳۹۳) جلد دهم، بخش دوم، ترجمه افشار امیری، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ج. روزنامه ها

وقایع اتفاقیه

۲۴۴ ریشه‌یابی مخالفت مردم بلوچستان با اجرای قانون سجل احوال در دوره پهلوی اول

شماره یکصد و شانزده ، دوازدهم رجب ۱۲۶۹ .

شماره دویست و شصت و شش ، سیزدهم رجب ۱۲۷۲ .

حبل المتین

سال سی و هفتم ، شماره ۳۶ و ۳۷ ، آبان ۱۳۰۸ .

ایران

سال نهم ، شماره ۱۸۳۵ ، ص ۳ ، ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ .

سال نهم ، شماره ۱۸۳۹ ، ص ۲ ، تیر ۱۳۰۴ .

اطلاعات

سال نهم ، شماره ۲۲۵۱ ، چهارشنبه ، دهم مرداد ۱۳۱۳ .

سال دهم ، شماره ۲۴۶۸ ، یکشنبه ، بیست و یکم دی ۱۳۱۴ .

د. مصاحبه‌ها

۱- میرزا رضاییان، ساکن نیکشهر، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۵/۱۲/۱۸ .

۲- حاجی عباس خان صفرزایی، ساکن هیرمند، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۶/۶/۷ .

۳- حاجی عیسی خان بزرگزاده، ساکن سراوان، ۱۳۹۷/۱/۴ .

۴- عبدالله صفرزایی به نقل از پدرشان ، ساکن زابل ، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۶/۶/۷ .

۵- علی سبحانی معروف به ملا علی خان، ساکن سب و سوران ، تاریخ مصاحبه ۱۳۹/۱۱/۱۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی